

ما به دی ماه پراز حادثه عادت داریم

سرنوشته‌ها:

در امتداد اسوه

نه دی نود و شش

آیا قیام کردن بی فایده است؟

قبله باقی است؛ فقط قبله‌نما را کشتند

سترون

روز ۱۴۴۴م

دولت علیه دولت

دور باطل به میزبانی گلستان

مهر

نشریه دانشجویی نبض
شماره ۱۵۱ - دی ماه ۱۴۰۰
بسیج دانشجویی پردیس دانشکده های فنی
دانشگاه تهران

فہرست





یادداشت سردییر

به نام خدا

دی‌ماه هر تقویمی که به دست بگیری؛ تاریخ امتحانات را می‌بینی. فرقی ندارد تقویم را از سایت دانشکده گرفته باشی یا از دکه‌ی روزنامه‌فروشی که روزگاری گرمایش را از داغی اخبار روزنامه‌ها می‌گرفت و حالا سرمای دی را با دود سیگار می‌گذراند.

دی‌ماه در طول تاریخ همه را به امتحان واداشته است. دانشجو را، دانش‌آموز را، حکومت‌ها را، ملت‌ها را و حتی استقامت بنای ساختمانی در قلب تهران را. دی‌ماه در را به آتش امتحان کرده است؛ مولا را به داغ دیدن؛ اپراتوری را به شلیک کردن یا نکردن؛ ملتی را به مالک از دست دادن؛ دانشجویی را به مسئولیت پذیرفتن؛ مسئولی را به شنیدن صدای اعتراض مردمش؛ دانشمندی را به دادن جان در راه خدا و زنانی را کشیده شدن چادر از سرشان امتحان کرده است. آری تقویم هم می‌داند. ما به دی‌ماه پر از حادثه عادت داریم.

در این شماره، نبض دی‌ماه را گرفته؛ حوادث آن را یادآوری و اندکی از تاریخ پرفرازونشیب آن را بازخوانی کرده‌ایم. از جانب همه‌ی اعضای نبض، از شما بابت مطالعه این نشریه تشکر و شما را به همکاری با نبض دعوت می‌کنیم. شما می‌توانید با نظرات و پیشنهادات خود، در شبکه‌های اجتماعی از طریق شناسه‌های موجود در صفحه آخر نشریه، ما را در تقویت نبض یاری کنید.

مروری بر حوادث یک قرن اخیر در دی ماه

شهادت حاج قاسم سلیمانی
و همراهان ایشان

۱۳۹۸
دی ۱۳

تظاهرات ۹ دی
روز بصیرت

۱۳۸۸
دی ۹

تصویب قانون اساسی
مشروطه

۱۲۸۵
دی ۸

اعتراضات خیابانی علیه
شرایط اقتصادی کشور

۱۳۹۶
دی ۷

زلزله بم

۱۳۸۲
دی ۵

شهادت امیر منصور ستاری
و همراهان ایشان

۱۳۷۳
دی ۱۵

غرق شدن کشتی سانچی

۱۳۹۶
دی ۱۶

اعلام کشف حجاب
توسط رضاخان

۱۳۱۴
دی ۱۷

مقاله جنجالی
روزنامه اطلاعات علیه
امام خمینی (ره)

۱۳۵۶
دی ۱۷

حمله موشکی سپاه به پایگاه
عین الاسد آمریکا در عراق

۱۳۹۸
دی ۱۸

ترور مصطفی
احمدی روشن

۱۳۹۰
دی ۲۱

درگذشت آیت‌الله
هاشمی رفسنجانی

۱۳۹۵
دی ۱۹

شهادت سردار احمد کاظمی
و همراهان ایشان

۱۳۸۴
دی ۱۹

قیام مردم قم
علیه حکومت پهلوی

۱۳۵۶
دی ۱۹

اشتباه سپاه در هدف‌گیری
هواپیمای اوکراینی و
جان‌باختن ۱۷۶ نفر

۱۳۹۸
دی ۱۸

ترور مسعود
علی محمدی

۱۳۸۸
دی ۲۲

فرار محمدرضا شاه
پهلوی از ایران

۱۳۵۷
دی ۲۶

آغاز اجرای برجام

۱۳۹۴
دی ۲۶

پایان تسخیر سفارت
آمریکا در تهران

۱۳۵۹
دی ۳۰

آتش‌سوزی و فروریختن
ساختمان پلاسکو

۱۳۹۵
دی ۳۰



آیا قیام کردن بی فایده است؟

علیرضا غفاریان

زمان مطالعه: ۴ دقیقه

دیکتاتورها مولود انقلاب‌اند؛ اگر در فضای جامعه‌شناسان، مخصوصاً آن‌هایی که کمی گرایش لیبرالی دارند، گذری کرده باشید؛ با این جمله زیاد مواجه شده‌اید «چرا که تحلیل جامعه‌شناختی و مشاهدات عینی بشر از عمده نهضت‌های شکل‌گرفته برای مبارزه با سلطه، نشان می‌دهد که خود این قیام‌ها، بعد از مدتی تبدیل حکومت‌های توتالیتار شده‌اند و علیه همان انگاره‌های قیام، قیام کرده‌اند.» از مائو در چین و دهقان‌هایش بگیرید تا روشنفکران و قانون‌گرایان انقلاب کبیر فرانسه که بیش از آنی که یک انقلاب با خاستگاه‌های صرفاً اقتصادی باشند؛ انقلابی رفورمیستی برای اصلاح وضع موجود و تبدیل آن به حاکمیت قانون و توده بودند. البته چندین مثال پرطمطراق دیگر که مجال پرداخت به آنها نیست.

و اما اولین مواجهه ما با این تجربه تاریخی ملت‌های دیگر چه بود؟ واضح است؛ جنبش مشروطه و به‌پاخواستن یک نهضت مردمی علیه ظلم و ناکارآمدی شاهان و امیران که متأسفانه با گذشت اندکی، خود تبدیل به یک نمونه دیگر برای تأیید همان جمله ابتدایی شد، نهضتی که اتمامش سرآغاز فصل جدید و هولناکی از سلطه‌گری و استعمار در ایران بود. اما اینجا نقطه‌ای نیست که مشروطه تمام شود؛ بلکه این تازه آغاز فصل مهم دیگری هم هست.

به‌نوعی می‌توان ادعا کرد مشروطه، اولین مواجهه روشنفکران و به‌اصطلاح قدیمی‌اش منورالفکرانی است که از حالت افراطی تا حالت متعادل‌تری،

دلبسته دولت‌های مدرن و قانون‌گرای اروپاییان بودند. با جنبش‌های دینی و نهضت‌های اسلامی بود که تا حدی، به وضع قانون از طرف بشر، انقلاط‌هایی داشته و اساساً با مفاهیمی مثل دموکراسی و از این جنس موضوعات نامأنوس بودند و به دلیل عدم برقراری دیالکتیک صحیح بین این دو گروه، عقلانیت نهضت دچار تشویش و ازهم‌پاشیدگی شده و کثرت در بین عمده مردم زیاد شده و توانایی پاسخگویی به نیازها و درخواست‌های مردم به کلی کاهش پیدا کرد، به‌طوری‌که بعد از مدت کوتاهی نهضت از لحاظ ظاهری به شکست انجامید. اما آیا مشروطه در همین‌جا خلاصه می‌شود؟ نه! بعد از گذشت چند سال و در دهه بیست، این بار در همان فضای سرد و سنگین رضاخانی، در مبارزه با گروه‌های مدرن و روحانیت به‌صورت هم‌زمان، این دو گروه دوباره با هم نقطه تلاقی پیدا کرده و این بار برای انجام پروژه‌های مشترک نیاز به برقرار دیالکتیک کردند و همین رویداد به بازتولید جریان‌های روشنفکری و شروع مرزبندی عده‌ای از آن‌ها با سرسپردگان به غرب بود. از طرفی دیگر حوزه‌های علمیه نیز کم‌کم به این نتیجه رسیدند که باید نسبت خود با دولت مدرن و وضعیت جدید حکمرانی در دنیا را مشخص کنند، به‌طوری‌که مرکزیت مدرسه‌های دینی از نجف اشرف، کم‌کم به قم منتقل شد و هسته‌های مبارزاتی از نواندیشان دینی و روحانیت، برای مبارزه با وضع موجود شکل گرفت. دیری نگذشت که این تحولات نظری و انسانی از تقابل بین این دو گروه در مشروطه، به نهضت ملی شدن صنعت نفت کشیده شد و این نقطه عطفی برای هر دو گروه به حساب می‌آمد. به‌طوری‌که بعد از مدت کوتاهی مصدق که از دل این جریان به حساب می‌آمد؛ در قامت نخست‌وزیر شاه قرار گرفت و با یک اعتصاب ساده و پشتیبانی گروه فداییان اسلام و روحانیون، اختیار ارتش را نیز بر عهده گرفت. بماند که این تجربه مهم برای ملت ایران، به نقطه تلخی رسید اما به وضوح، آغاز این فهم بود که با نظام شاهنشاهی تا بن دندان خودفروخته به غرب، نمی‌توان انتظار اصلاح امور داشت.

اما اتفاقی که امروز انقلاب اسلامی به آن نیاز دارد، چیزی شبیه به مشروطه است، انقلاب اسلامی که به معنی واقعی کلمه، تجلی‌بخش وحدت در عین کثرت جامعه ایرانی بود و مدعی پارادایم سومی از بین دو قطب معروف بلوک شرق و غرب بوده است. امروز باید نسبت خود با

خیلی از مسائل را روشن کند، یعنی اساساً نمی‌تواند آن کثرت قبلی که خود، علتی برای پیروزی بود را نادیده بگیرد. نمی‌تواند به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و واقع‌شدن در خاورمیانه، همه چیز را قربانی امنیت کرده و با یک نگاه گذرا، سعی در حذف و نشنیدن اعتراضات و خواسته‌های مردم بکند. یعنی اساساً نادیده گرفتن یک شیء، به معنی از بین رفتن آن نیست؛ امروز نیست. واضحاً از لحاظ نظری و اجرایی، حکمرانی ما یک حکمرانی غیرهمسطح است، در مسائل نظامی-امنیتی در تراز جهانی در حال حرکت است اما حکمرانی اقتصادی-سیاسی‌اش، مورد تأیید غالب اندیشمندان نیست و همین رشد کاریکاتوری و غیرهمسان بخش‌های مختلف حکومت و از طرفی عدم برخورد منطقی با رویدادهای اجتماعی و استفاده صحیح از آنها برای اعتلای کشور، خواه‌ناخواه ما را دچار بحران‌های عمیق اجتماعی کرده و نیل به سمت آرمان‌ها، تبدیل به نیلی خروشان برای غرق شدن تمام حاکمیت می‌شود. چرا که این بار آن طرف قضیه، مدعیان برقراری همین آرمان‌ها هستند.



نه دی نود و شش

این متن در سال ۹۶ نوشته شده است

زمان مطالعه: ۶ دقیقه

مریم رحیمی پور

صبح نهم دی‌ماه ۹۶ باغ کتاب تهران بودم، بله درست متوجه شدید. نه مصلی بودم، نه انقلاب. باغ کتاب تهران بودم. چون با چند تا دختر ۱۴ ساله قرار داشتم، دخترهای ۱۴ ساله موجودات مهمی هستند، این را خوب می‌فهمم؛ چون در آن نهم دی‌ماه عزیز و معروف، آن نهم دی‌ماه مهربان و به‌یادماندنی، در نهم دی‌ماه سال ۸۸، ۱۴ ساله بودم. ساعت حول‌وحوش ۱ بود که بلند شدیم برویم. دوستم می‌گفت باید سنگر دانشگاه را حفظ کنیم. من توی دلم می‌گفتم حالا همچین خبرهایی هم نیست، این جمله را تا وقتی به سردر دانشگاه تهران رسیدم تکرار می‌کردم. اما خب آنجا دیگر نظرم عوض شد.

خیابان انقلاب شلوغ بود و گارد ویژه سرتاسرمیدان را گرفته بود. هی راه می‌رفتم و مردهای قوی‌هیکل با قیافه‌های ناموجه را می‌دیدم و از خودم می‌پرسیدم سال ۸۸ بچه‌ها چطور جرئت کردند هشت ماه آزار کف خیابان قاتی این آدم‌ها باشند؟ به ترسویی خودم لعنت می‌فرستادم و از میانشان رد می‌شدم. دانشجوها مقابل درب دانشگاه تجمع کرده بودند و شعار می‌دادند. گارد ویژه هم فقط دورتادور در حلقه‌زده بود و ایستاده بود. از طرفی با فاصله‌ی کمی، حلقه‌ی بزرگ‌تری از گارد ویژه وجود داشت که از نزدیک شدن مردان قوی‌هیکل مذکور به درب دانشگاه خودداری می‌کردند. من هم آن وسط بودم و هنوز نمازم را نخوانده بودم و نمی‌دانستم چطور باید

خودم را به محلی برای نماز خواندن برسانم. آن هم وقتی کارت دانشجویی‌ام را چند روز پیش برای گرفتن کتاب از کتابخانه به یکی از بچه‌ها قرض داده بودم.

هرچند وقت یک‌بار یک از مردان مذکور، دوان‌دوان از یک‌طرف خیابان به‌طرف دیگر می‌دوید. گارد ویژه به دنبالش، هنوز دستش به مرد هم نرسیده، یک نفر شروع می‌کرد به بلندبلند «زنش، زنش» گفتن و یک نفر دیگر هم فیلم می‌گرفت، بعدتر دانشجویها شروع به ضرب و شتم با گارد ویژه و سنگ‌پرانی می‌کردند. درگیری بالا گرفته بود. یک دختر دانشجو هم آن وسط بی‌دلیل جیغ می‌کشید. گارد هم کلاً همه‌مان را پراکنده کرد. نهایتاً ما به جایی نزدیک خیابان وصال کشیده شدیم. بدون اینکه بفهمیم اصلاً داستان دقیقاً از چه قرار بوده. دانشجویهایی که می‌خواستند از دانشگاه بیرون بیایند مشکلشان چه بود و مردان قوی‌هیکل سبیل برتابیده‌ای که می‌خواستند داخل دانشگاه بروند؛ دنبال چه چیزی بودند یا اصلاً خودمان، دانشجویان دانشگاه تهران، عصر شنبه نهم دی‌ماه وسط آن غائله باید چه کار می‌کردیم؟ وقتی دیدیم بیشتر از کاری کردن توی دست‌وپای گارد ویژه‌ایم، راهمان را کشیدیم و رفتیم. چند لحظه بعد به کمک لطایف‌الحیل، با وجود بی‌کارتی به داخل دانشگاه رفته بودم و با دوستانم از پشت نرده‌ها، همان مردان سبیل برتابیده را نگاه می‌کردیم که وسط خیابان ۱۶ آذر مرگ بر دیکتاتور می‌گفتند و نوید می‌دادند ما را از پشت میله‌ها آزاد می‌کنند، سر قولشان هم ماندند و چند لحظه بعد چیزی نمانده بود که در ۱۶ آذر را بشکنند و توی دانشگاه بریزند. ما داخل دانشگاه ایستاده بودیم و به حراست التماس می‌کردیم که قبل از وارد شدنشان کاری کند، دلم می‌خواست با صدای بلند داد بزنم: «آشوبگر، آشوبگر کارت دانشجویی‌ات کو...؟» که یکی از میله‌های در شکست. به مأمور حراست گفتیم اگر این اوباش داخل دانشگاه بریزند فاجعه رخ می‌دهد، فقط نگاه کرد، من هم با نگرانی به قفل و زنجیر در نگاه کردم و نمی‌دانستم تا کی می‌تواند مقابل تکان‌خوردن‌ها دوام بیاورد که خدا را شکر قبل از شکستن مقاومت زنجیر و میله‌ها خسته شدند و رفتند؛ چند روز بعدش برادرم می‌پرسید: خب اصلاً می‌خواستند بیایند داخل دانشگاه که چه کار کنند؟ جوابش را نمی‌دانستم.

ساعت نزدیک ۳ بود، نماز نخوانده بودم و گوشه‌ای‌ام شارژ نداشت. دانشگاه غیر از مقابل چند در اصلی آرام و بی‌سروصدا بود حتی آرام‌تر از روزهای

عادی. ولی صدای شعار و درگیری هنوز از مقابل سر در می‌آمد، وقتی به میدان بز دانشکده هنرها رسیدیم و به سمت دفتر بسیج حرکت می‌کردیم، جمعیت دوان‌دوان از طرف سردر به داخل دانشگاه دویدند، خیال کردیم مردان سبیل برتابیده بالاخره موفق شده‌اند حلقه گارد را بشکنند و وارد شوند و کارمان تمام است. بچه‌ها دویدند و به‌طرف سردر رفتند، من ایستادم نمازم را بخوانم و به یکی از بچه‌های معماری که آن کف اسکیس می‌کشید گفتم: «یعنی سقوط می‌کنیم؟» خط کشش را جابه‌جا کرد با بی‌خیالی گفت: «نه! ما بیشتریم.» بعد غرغر کرد که بعدازاین همه سال دانشجویی دلش خواسته که از این شکل شلوغی‌ها ببیند و حالا که بالاخره اتفاقی افتاده مجبور است بنشیند و اسکیسش را بکشد تا بتواند آن را ساعت ۶ تحویل بدهد. ساعت ۳ بعدازظهر بود و برای آن طوماری که من می‌دیدم، ۳ ساعت زمان چندان مناسبی نبود. آن هم وقتی صدای «نه غزه نه لبنان...» و «مرگ بر ...» تا توی دفتر بسیج هنرها هم کشیده می‌شد.

راست می‌گویید، ما بچه‌های دوران آرام و رخوت‌انگیز دانشگاه‌ایم. دوران دانشجویان خسته و فعالیت‌های بی‌رمق دانشجویی و سالن‌ها خالی و شاید کله‌های خالی‌تر، اصلاً از این بازی‌ها ندیده‌ایم.

برای همین است که وقتی هر لحظه بچه‌ها به گوشی در حال خاموش شدنم زنگ می‌زنند و می‌پرسند: «چه کار کنیم؟» حرفی ندارم بزنم. می‌گویم: «فعلاً نمی‌تونیم کاری کنیم، درگیریه ...» اگر بتونیم یک جا بایستیم و شعار بدهیم و فیلم بگیریم و پخش کنیم یحتمل بهترین کار باشد، آن هم فقط برای اینکه نشان بدهیم دانشگاه فقط دست رفقای کمونیستمان نیست و ما هم هستیم و اتفاقاً به قول دوست معمارمان که کف دفتر بسیج هنرها اسکیس می‌کشید، بیشتر هم هستیم.

نمازم که تمام می‌شود، دوان‌دوان به‌طرف سردر می‌روم، احساس می‌کنم عالم، زیر پاهایم دارد حرکت می‌کند، خدا می‌داند دانشگاه تهران چند قدم هراسان مثل قدم‌های من دیده است. در تمام سال‌هایی که گذشته، چند جوان مثل من در این دانشگاه همیشه آشوب‌زده دویده‌اند و از هنرها به سمت سردر رفته‌اند. وقتی به سردر می‌رسم، چند نفر دیگر از دخترها دوباره همان سؤال تکراری «چه کار کنیم؟» را می‌پرسند. هنوز نمی‌دانم باید چه کار کنیم. گوشی‌ام را دستم می‌گیرم و به این‌طرف و آن‌طرف زنگ می‌زنم و فقط سر تکان می‌دهم. سردر با شعارهای ساختارشکنانه می‌لرزد

و من میان آن همه شور و غوغا احساس می‌کنم طنین آشنای: «ما اهل کوفه نیستیم ...» را می‌شنوم. هرچند ضعیف از سمت سردر می‌آید. داد می‌زنم: «بچه‌ها! بیاین اینجا ... اینا که دارن ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند می‌گویند» باور نمی‌کند. صدا ضعیف است فقط آهنگ شعار است که می‌آید و به گوش‌هایم آشناست. همان وسط چند چهره‌ی آشنا می‌بینم. بلندتر فریاد می‌زنم: «بچه‌ها بیاین همین جاست ... خودمونیم ...» بعد قاتی جمعیت کوچکمان می‌رویم. دخترها شعار می‌دهند و من هم. می‌گویم زنگ بزنی بقیه هم بیایند، گوشی من شارژ ندارد. یک ساعت بعد که به پشت سرم نگاه می‌کنم، جمعیت از ساعات قبل خیلی بیشتر شده. شعار «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» عزیزمان را از چنگال «جمهوری ایرانی» خواهان بیرون می‌کشیم. «صدای نه غزه نه لبنان» را با «هم غزه هم لبنان» خفه می‌کنیم. آن کسی که «مرگ بر خامنه‌ای» دستش گرفته را از سکوی سر در پایین می‌کشیم و دیگر اجازه نمی‌دهیم کلامش را تکرار کند. هوا کم‌کم دارد تاریک می‌شود که پشت سردر دانشگاه تهران فقط خودمان هستیم. این میان سنگ و لنگه‌کفش به سرمان می‌خورد و فحش هم می‌شنویم. اذان که می‌دهد همان جا نماز می‌خوانیم. خنده‌ام می‌گیرد وقتی مکبر بلافاصله بعد «السلام علیک» فریاد می‌زند «تکبیر» و ما هنوز سلام نداده «الله اکبر» می‌گوییم و ...



قبله باقی است؛ فقط قبله نما را کشتند

علی سهلانی

زمان مطالعه: ۵ دقیقه

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همان زمانی که حقیقت را تا ابد دائر بر مدار علی (علیه السلام) خواند، نسخه‌ی سعادت تمام عالم را، پروانه‌ی شمع وجود علی بودن نوشت. هرکسی که از همان روزگار، زلف دل خود را محکم به نخ عبای مرتضی گره زد، نام خود را برای همیشه‌ی تاریخ، ضرب‌المثل کمال و استعاره‌ی انسانیت کرد و بی‌گمان، اگر لحظه‌ای هر کدامشان را از محوریت آفتاب ولایت امیرالمؤمنین جدا کنی، رشته‌ی تمام فضیلت‌هایشان خواهد گسست.

شاهد ماجرا همین بس که محبت علی آن‌قدر به غلامی قنبر اعتبار و مرتبه بخشید که عرفاً حسرت مقام او را در دل داشته باشند. این جامعیت مکتب مرتضی، چنان عمار را در خویش ذوب کرده بود که از هیچ مجاهده‌ای در مسیر تبیین و روشن‌گری دریغ نمی‌کرد و اگر نبود عطش عالمگیر کردن ولایت امیرالمؤمنین، کسی مالک‌اشتر را با رشادت‌هایش نمی‌شناخت. ذوالفقار نشان داد که اگر اختیار وجود پاره آهنی هم به دست علی باشد؛ در بیان جبرئیل ستوده خواهد شد. پاسبانی از حق ولایت علی همان غیرتی بود که در وجود دردانه‌ی رسول خدا تبلور داشت و حکایت تمام روضه‌های فاطمیه شد.

دو سال و چند روز پیش بود که در روزگار ما، بعد از هزار و چهارصد سال، بازهم به آتش کشیده شدن پروانه‌های شمع وجود علی مجسم شد. برای اهالی دورانی که نبودند تا اخلاص مثال‌زدنی شهدا و رزمندگان در برابر امام (ره) را ببینند، حاج قاسم شفاف‌ترین تصویر ولایت محوری بود.

«مالک زمانه» صفتی برازنده‌ی شناساندن حاج قاسم بود. او اگر قلم می‌زد، اگر سخن می‌گفت، اگر می‌جنگید، اگر در مسیر صلح بود، اگر در قبال مسائل کشور موضع می‌گرفت و خلاصه اگر حاجی، همان قاسم سلیمانی شد که سیزده دی‌ماه با شهادت خود مزد چهل سال مجاهدت را گرفت، لحظه لحظه‌ی زندگی جز به تکلیف الهی خود در برابر ولیّ زمانش نمی‌اندیشید. زیربنای اندیشه‌های نظام اسلامی، اثبات کلمه‌ی توحید در آفاق عالم و نفی شرک و طاغوت و استکبار است و بدون شک نتیجه‌ی چنین راهبردی باید حاکمیت نظام توحیدی (بر اساس حکم خدا) و رفع ظلم و تبعیض و بی‌عدالتی در تمام عالم باشد و این همان معنایی است که در تعبیر «لا اله الا الله» می‌گذرد. شاید محل جمع پریشانی و تضاد ظاهری اقدامات و مواضع و رفتارهایی که از آدم‌هایی مثل حاج قاسم سر می‌زد، در همین نقطه باشد که در خیال کسی مثل او، هیچ مصلحت و اولویتی فراتر از دفاع از حیثیت انقلاب اسلامی و شاخص یا به تعبیر دیگر هویت اصلی آن، یعنی ولی‌فقیه باشد؛ وجود ندارد.

همین دو عبارت تکلیف مسلمان آگاه را در برابر تعیین دوست و دشمنش مشخص می‌کنند. جایگاهی که ظلم و استکبار، دشمن مشترک دو امت است، اختلافات تمدنی و فرهنگی و احیاناً مذهبی طبعاً در درجه‌ی دوم قرار گرفته و نفی حاکمیت طاغوت به‌عنوان هدف مشترک، وحدت‌آفرین است. بی‌تردید در قبال اختلافات داخلی و تضارب آرا و بعضاً ایجاد تضاد در منظومه‌های فکری افراد و تشکلات و سازمان‌ها، چراغ راه به دست پیشوای جامعه است. بدیهتاً هیچ مصلحتی بالاتر از اسلام و پاسداری از آن و در طرف مقابل استکبارستیزی نیست و این دست اختلافات هرگز جبهه‌ی حق را از عزم راسخ خود در اهداف اصلی نباید برگرداند.

حاج قاسم مدافع حرم بود. چه آن زمان که جوانی بیست و چندساله بود و در دفاع از نهال نورسته‌ی انقلاب در جبهه‌های کشور می‌جنگید، چه آن زمان که در قامت فرماندهی سپاه قدس، سوغات انقلاب اسلامی را که برانگیختن حس تعهد و انگیزه‌های مردمی، در ایفای نقش در سرنوشت مملکت‌ها بود را به عراق و سوریه و لبنان می‌آورد، چه آن زمان که پدران خط می‌کشید بر تمام مرزبندی‌های نادرست جامعه، چه آنگاه که قسم می‌خورد و عاقبت‌بخیری ما را گره می‌زد به نسبتی که با آقا و انقلاب داریم.

ما نیمه‌شب سیزدهم دی‌ماه، در آتش سوختن مالک‌اشتر دیگری را دیدیم

که در سراسر عمر گوش به فرمان و در اختیار ولیّ و پیشوای خود بود. ما این سرسپردگی را وقتی به عیان دیدیم که نشان «ذوالفقار» روی سینه‌اش درخشید. برای ما این ارادت موقعی به یقین مبدل شد که بغض آقا در نماز بر پیکر او شکست...

اگرچه در نظام حاکمیت اسلام، محوریّت و اجتماع فقط بر سر کلمه‌ی توحید و دستورات اسلام است و اعتبار اشخاص هم به میزان اطاعت‌پذیری و سر نهادن آن‌ها در مقابل حکم خداوند است، اما گاهی اوقات، افراد کنایه‌ای می‌شوند برای مسیر. همان گونه که طنین «این عمار امیرالمؤمنین» فریاد احتیاج امت به احتجاج و تبیین معارف است. همه‌ی نام آوردن‌ها و ابراز دلتنگی‌های بغض‌آلود رهبری که هنوز هم بعد از دو سال از شهادت حاج قاسم ادامه دارد، بی‌تردید برای شاخص قراردادن مسیری است که سلیمانی چهل سال آن را پیمود.

اگرچه گذر زمان دست به تغییر نوع مسائل و بالطبع راه حل آن‌ها می‌برد، اما مواجهه‌ی نگاه مسلمان آگاه با مشکلات همواره به یک طریق است. در مکتب اسلام هرگونه تعلق و وابستگی که منشأ الهی نداشته و آدمی را از اولویت‌ها دور می‌کند، وزنه‌ای است که باید آن را از خویش جدا کرد. چنین نگاهی، آدم را به داشتن جسارت «از خود گذشتن» ملزم می‌کند. این «خود» در صدر اسلام خانه و زندگی مردمی بود که موقع هجرت از مکه به مدینه از آن گذشتند. در دهه‌ی شصت این «خود» جان جوان‌هایی بود که باید خونشان نهال انقلاب را آب می‌داد. این «از خود گذشتگی» همان تعهدی است که دانشجوی نخبه‌ی نسل چهارم انقلاب در قبال کشور خود دارد و از رفاهی که می‌تواند از قَبَل علم در هر کجای دنیا داشته باشد «می‌گذرد»؛ برای سرافرازی خطّه‌ای که پرچمدار اسلام شیعی است.

بال دیگر انسان برای ایجاد تأثیر مثبت در مسیر، بصیرت است که اگر نباشد، آدمی در تشخیص اولویت‌ها و مسائل اساسی دچار مشکل می‌شود. بصیرت دانشجو همان چراغ راه او در تعیین اصلی‌ترین معضلی است که او می‌تواند از آن گره‌گشایی کند. مسلمان آگاه هیچ‌وقت خویش را از حالت رزم خارج نمی‌کند، چرا که نبرد میان حق و باطل، پایان‌پذیر نیست بلکه این شیوه‌ی مبارزه است که مدام دگرگون می‌شود. مکتب سلیمانی یعنی اثرگذاری هر فرد در هر جایگاه به شرط آنکه تعهد و بصیرت و از خودگذشتگی سلاح همیشه همراهش باشد. مکتب سلیمانی یعنی جایگاه خدمت هر کسی مرکز دنیاست. یعنی میدان انقلاب قلب جهان است برای من و شما.



در امتداد اسوه

میترا قهرمانی

زمان مطالعه: ۴ دقیقه

همیشه در مطالعه‌ی روایت تاریخ، از جمله‌ی نکات جالب‌توجه برایم روایت بانوان بود. مهم بود که جایگاه بانوان را درک کنم. به بانویی همچون "عموره" که هنگام دعوت حضرت نوح، علی‌رغم جمیع مردان و مخالفت پدرش به خداوند ایمان آورد و بعدها همسر نوح علیه‌السلام شد، افتخار کنم. جایگاه ساره و هاجر را در قصه‌ی ابراهیم علیه‌السلام دریابم. در جای‌جای تاریخ ببینم زنان چه نقشی داشتند؟ عملکرد درست و غلطشان چه تأثیری در وضع خودشان و تاریخ گذاشته است؟

و قرآن کریم حقیقتاً در این مسئله هم برایم معجزه است. وقتی برای مثال زدن مؤمنین تاریخ برای مردان و زنان مؤمن، از آسیه همسر فرعون و مریم سلام‌الله علیهما مثال می‌زند و در نقطه‌ی مقابلش همسر کافر حضرت نوح و حضرت لوط را مثال می‌زند، قطعاً می‌یابی که در پس اینکه خداوند برای مثل زدن از دو سر کفر و ایمان، دو خانم را مطرح می‌کند، اتفاقی نیست.

اینکه در قرآن، روایت حزن مادر موسی علیه‌السلام در فراق فرزندش پس از اطاعت امر الهی را می‌شنوی، وقتی مواجهه‌ی دختر شعیب علیه‌السلام با حضرت موسی را می‌شنوی و مثال‌های متعدد دیگر، سراسر شعف می‌شوی که آن حس و سوال درونی‌ات بی‌پاسخ نمانده است.

بعد از اسلام اما ماجرای تاریخ باید جذاب‌تر هم باشد. در عصر جاهلیت و پس از ظلم‌های تاریخی بسیار به زنان، پیامبری ظهور کرده است که بسیاری از مناسبات جاهلی قبلی را دگرگون می‌کند، من جمله جایگاه به زنان را. راستش

را بخواهید صدای اعتراض و شکایت برخی مردان به پیامبر در نوع برخورد انسانی‌اش با زنان را، در همه‌ی تاریخ می‌شنوم. همیشه وقتی منافع ظالمانه‌ی قدرتی بر خطر می‌افتد، صدای اعتراضش هم بلند می‌شود.

وجود خدیجه سلام‌الله علی‌ها برای افتخار بس است، چه برسد که کوثری چون حضرت زهرا سلام‌الله علی‌ها در دامن مبارکشان به بار آید و چگونگی رفتار پیامبر با او و ام‌ابیه‌ها خطاب‌کردنش بر شگفتی تاریخ بیفزاید. در روایت پس از اسلام اما، همیشه حسرت خوردم که از گفتار و فعل حضرت زهرا سلام‌الله بیشتر از این‌ها در دست نداریم؟ چرا معاشرین با حضرت جزء‌به‌جزء دیده‌ها و شنیده‌هایشان را روایت نکرده‌اند؟ هرچند پاسخ‌هایی برای این پرسش حسرت برانگیزم دارم اما باید گفت که اگر هیچ نداشتیم جز همین خطبه‌ی فدکیه، برای ما بس بود.

وقتی این جمله‌ی امام زمان عج را می‌شنویم که "فاطمه دختر رسول خدا، برای من اسوه و الگویی نیکو است" حجت برای تمام زنان و مردان عالم تمام می‌شود. واضح است که جان رسول خدایی که به تعبیر قرآن اسوه‌ی حسنه‌مان است، اسوه‌ی حسنه باشد. اسوه حسنه‌ای که در ساحت‌های مختلف وجودی یک انسان، قلل رفیعی را نشان می‌دهد؛ برای مثال بروز اجتماعی رفتارهایش نمایشگر فصل‌های جدیدی از عدالت‌خواهی است.

آن زمان که اثنای مبارزه است و فقر از گوشه کنار جامعه مسلمین هویدا است، حضرت زهرا از پوشیدن ساده‌ترین لباس‌ها و استفاده از ارزان‌ترین امکانات چشم‌پوشی می‌کند. حتی وقتی هنگامه‌ی حکومت است و وضع رفاهی مسلمانان در سطح مناسبی است و تقریباً در هیچ‌یک از آحاد جامعه فقیر به معنای حقیقی پیدا نمی‌شود، ایشان از در اختیار داشتن ساده‌ترین امکانات خودداری می‌کند و از پایین‌ترین سطح معیشتی جامعه هم زندگی سخت‌تری را پیشه می‌کنند. در واقع می‌توان گفت پرداخت به عدالت و برابری در سطح جامعه بخش جدانشدنی سیره اجتماعی حضرت زهراست.

از الگوگیری جمیع انسان‌ها، مرد و زن، از حضرت زهرا سلام‌الله علی‌ها می‌گذرم تا تأملی در الگوگیری زنان از حضرت و طراح‌ی الگوی زن مسلمان بکنیم. طبیعتاً الگوگیری یعنی اصول حاکم بر قول، فعل و سکوت الگو را دریافت کنیم و متناسب با اقتضای خود، زمانه و مکان خودمان آن اصول را اعمال کنیم. فاطمه سلام‌الله علی‌ها در تمام ابعاد فردی و معنوی، نقش‌های خانوادگی اعم از دختری، همسری و مادری و ابعاد سیاسی اجتماعی الگوست.

انقلاب اسلامی خود مدعی گذاشتن الگویی جدید پیش روی بانوان است که الگوهای شرقی و غربی زمانه‌اش را کنار می‌زند و نشان می‌دهد که زن در متن تاریخ است چرا که در شکل‌گیری انقلاب و در دوران دفاع مقدس و پس از آن، نقشی بی‌بدیل را برای او قائل است. اما ابعاد این الگو یا به عبارتی الگوی ایرانی اسلامی پیشرفتِ زنان چقدر روشن شده است و امتداد یافته است؟

جدای از تفسیرهای متنوع و بعضاً غلطی که درمورد این الگوسازی وجود دارد، من جمله الگوسازی شخص محور که همیشه ترس از آن نیز مخصوصاً در خصوص بانوان وجود داشته است و نهایتاً پذیرش تکرر الگوهای بانوان مسلمان انقلابی را نفی می‌کند؛ به نظر می‌رسد که آنچه چالش ما در مسئله‌ی زنان در این سال‌ها بوده است، نداشتن طراحی جامع برای پیشرفت است. طراحی‌ای که برگرفته از شناخت مشکلات و مسائل، به ارائه‌ی راهکاری بپردازد که در یک دید نظام‌یافته و خانواده محور، الگوی پیشرفت زنان در جمهوری اسلامی را مشخص کند.

نداشتن این طراحی و انجام یک‌سری کارهای پراکنده و مقطعی، علاوه‌ی بر اینکه آثار زیان‌باری داشته، خودش را در همه‌جا نشان می‌دهد. از صداوسیما گرفته که هنوز نتوانسته است متناسب با مقتضیات امروز یک تصویر صحیح واقعی از بانوی مسلمان ارائه دهد، گرفته تا نظام‌های آموزشی و قانون‌گذاری و دستگاه‌های اجرایی و ... از انتخاب معاونت زنان ریاست‌جمهوری گرفته تا اقدامات فراکسیون زنان مجلس، این سردرگمی به چشم می‌خورد. سردرگمی‌ای که باعث می‌شود هر کدام از مجموعه‌ها و نهادهای کشور، قرائت خود را غالب کنند و بخواهند یک مسئله را پاسخ بدهند.

مسئولینی که نمی‌بینند مادران دهه‌ی ۶۰ که نقش مهمی در افزایش جمعیت کشور داشتند، چرا به فرزندان خود توصیه می‌کردند که فرزندان کمتری داشته باشند، چگونه می‌خواهند سیاست‌گذاری کنند؟ نیاز امروز ما داشتن آن طراحی جامع برای تحقق ترکیبی از روش‌های تربیتی و اخلاقی در کنار اصلاحات قانون‌گذاری است. بخواهیم یا نخواهیم در موقفی هستیم که اگر این طرح روشن و تلاش برای اجرایی‌شدن آن نشود، در آینده و در خلأ آن، گفتمان‌های دیگری در فضای زنان، جای خود را در فضای جامعه پررنگ خواهند کرد.



روز ۴۴۴ام

روایتی از پایان دادن به ۴۴۴ روز تسخیر لانه جاسوسی
مصاحبه‌ای با دکتر منیژه متولیان، ورودی ۵۷ مهندسی شیمی دانشگاه امیرکبیر
و از فعالین تسخیر لانه جاسوسی

زمان مطالعه: ۸ دقیقه

به‌خاطر وضعیت سیاسی کشور که دولت با عملکردش مسیر انقلاب را عوض می‌کرد و سیاست گام‌به‌گام دولت آقای بازرگان که شور انقلابی را به نحوی از بین می‌برد و مسیر انقلاب را تغییر می‌داد، پیرو صحبت‌هایی که حضرت امام خطاب به دانشجویان کردند که نوک تیز حمله را متوجه آمریکا و اسرائیل بکنید و حملاتتان را بر علیه آمریکا و اسرائیل بیشتر بکنید، این برداشت در دانشجویان بود که در حقیقت منظور امام این است که حرکتی باید صورت بگیرد. چراکه در دفتر تحکیم وحدت، روی این موضوع کار کرده بودند که خب باید یک حرکتی بکنند و پیشنهادهای هم مطرح شده بود از جمله تسخیر این لانه‌ی جاسوسی، به‌عنوان مرکزی که داخل کشور ما بر علیه ما فعالیت می‌کند و با افرادی ارتباط دارد که بر علیه نظام اسلامی فعالیت می‌کنند.

این فرمایش حضرت امام در حقیقت به نحوی باعث شد دانشجویان قوت قلب بیشتری پیدا کنند؛ با این احساس که پیشنهادی که در آن خصوص شده بوده به نحوی به‌صورت ضمنی تأیید می‌شد و برای این حرکت خودشان را آماده می‌کردند.

به‌هرحال نکته‌ای که مطرح بود این بود که این تعداد دانشجویان با آن هوشیاری

و آگاهی که داشتند تلاش کردند که یک حرکتی بکنند و همه‌شان درس و تحصیل و شرایط آرام زندگی‌شان را کنار گذاشتند و خودشان را درگیر چنین فعالیتی کردند که ۴۴۴ روز طول کشید! اگرچه روز اول چنین تصویری درمورد این زمان نبود ولی بعداً روند کارها به‌صورتی جلو رفت که گروگان‌ها این مدت طولانی را در اختیار دانشجویها بودند و البته نظر حضرت امام بود این بود که مجلس راجع به آزادی گروگان‌ها تصمیم بگیرد و تا زمانی هم که مجلس تصمیم بگیرد گروگان‌ها در اختیار دانشجویها باشند؛ چون دولت خیلی تلاش می‌کرد که اختیار گروگان‌ها را در دست بگیرد و کسانی هم که در دولت بودند، سعی می‌کردند با آن طرف هم مذاکره کنند و به نحوی این‌ها را در اختیار بگیرند. ولی حضرت امام فرمودند که فقط در اختیار دانشجویها باشد تا مجلس تصمیم بگیرد که قضیه گروگان‌ها چگونه تمام شود.

ما قرار نبود این‌ها را مادام‌العمر نگه داریم! در زمانی هم که سفارت اشغال شد، اصلاً بنا بر ۴۴۴ روز حضور گروگان‌ها نبود ولی روند به‌گونه‌ای جلو رفت که این‌قدر طول کشید و البته در کنار مضراتی هم که احیاناً ممکن است وجود داشته باشد، فوائد بسیار هم داشت. اصلی‌ترین اتفاقی که با تسخیر لانه‌ی جاسوسی افتاد این بود که بت آمریکا شکسته شد و تمام ملل مستضعف جهان فهمیدند که می‌شود با آمریکا در افتاد؛ همان موقع هم که در ایران با افراد مسن‌تر صحبت می‌کردیم؛ می‌گفتند که شما اصلاً چه‌طور به مخیله‌تان خطور پیدا می‌کند که می‌شود با آمریکا در افتاد؟! و این تصور در همه جای دنیا غالب بود. این حرکت اشغال لانه‌ی جاسوسی نشان داد که می‌شود با آمریکا هم درافتاد و در حقیقت برای بیداری ملت‌های جهان خیلی مؤثر بود اگرچه رسانه‌ها خیلی تحریف می‌کردند.

وقتی حرکت انجام شد، با این تفکر بود که چون اشغال سفارت یک کشور حرکت بزرگی است (چرا که سفارتخانه‌ها مثل زمین آن کشور هستند)، خبری را مطرح می‌کند که در همه‌ی دنیا صدا خواهد کرد و پیام مظلومیت ما را به جهان می‌رساند و انتخاب این شعار که «شاه را برگردانند تا گروگان‌ها آزاد بشوند» هم به این منظور بود که این پیام، پیام ملموسی بود که مردم این را به‌خوبی درک می‌کردند.

خیلی از صحبت‌های مربوط به چرایی این گروگان‌گیری و آن مظلومیتی که ایران دارد و ظلم‌هایی که آمریکایی‌ها طی سالیان سال در حق ما روا داشته و

شیطنت‌هایی که کرده است، رسانه‌ها نمی‌گذاشتند که درست به گوش مردم دنیا برسد. اگر می‌گذاشتند که مردم دنیا پیام مظلومیت ما را به‌صورت واقعی بشنوند، شاید در وضعیت روابط الان فرق می‌کرد و دیدگاه متفاوتی نسبت به ملت ایران داشتند. ولی آمریکایی‌ها با شیطنتی که همیشه داشتند، سعی کردند که یک چهره‌ی متعصب و مهاجم از ایرانیان در همه‌ی دنیا ترسیم کنند و ما را تروریست بنامند و به‌صورتی که در جهت اهدافشان هست؛ نشان دهند.

در خصوص این قضیه که بالاخره این گروگان‌گیری باید خاتمه پیدا می‌کرد، نهایتاً طبق فرمایش حضرت امام مجلس شورای اسلامی تصمیم گرفت؛ یک هیئت ویژه‌ای تشکیل شد و پیشنهاداتی را به مجلس دادند و در مجلس تصمیم‌گیری شد. بحث‌های خیلی زیادی در آنجا مطرح بود، در ارتباط با اینکه چه امتیازاتی از آن‌ها گرفته بشود، قبل از آنکه گروگان‌ها را آزاد بکنیم.

حضرت امام در پیامی که به حاجیان داده بودند، چند شرط را فرمودند که باید این‌ها قبل از آزادی گروگان‌ها لحاظ بشود:

- اینکه ثروت شاه را به ما برگردانند؛
- قول بدهند دخالت در امور ایران نکنند؛
- دعاوی‌شان را علیه ما پس بگیرند؛
- همچنین داروهای ما را که بلوکه کردند به ما پس بدهند.

در صورت پذیرش این شروط گروگان‌ها آزاد می‌شوند و در غیر این صورت بروند محاکمه شوند.

در مجلس صحبت‌های زیادی بود. عده‌ای معتقد بودند که قطعات یدکی سیستم‌های نظامی‌مان را از آن‌ها بگیریم یا پیشنهادات متعدد دیگری مطرح می‌شد که امتیازاتی بود که بگیریم تا گروگان‌ها را آزاد کنیم. نهایتاً مجلس به تصمیم در خصوص آزاد کردن گروگان‌ها رسید، شروط هم با آن‌ها مطرح شد و نهایتاً هم به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کردند که وقتی گروگان‌ها آزاد بشوند که نه دولت دموکرات‌ها بتوانند بهره‌برداری از این قضیه بکنند، یعنی کارتر به‌هیچ‌عنوان نتواند آزادی گروگان‌ها را به‌عنوان یک پیروزی برای خودش تلقی بکند و در فعالیت‌های انتخاباتی‌اش به‌عنوان یک امتیاز مطرح کند و نه جمهوری‌خواهان از این بهره‌برداری کنند؛ به‌خصوص اینکه در نخستین لحظات آغاز حکومت ریگان هم بود.

این موضوع در مجلس، آبان‌ماه تصویب شد و هیئت الجزایری واسطه‌ی این قضیه بود و نهایتاً هم در فرودگاه هیئت الجزایری گروگان‌ها را تحویل گرفت. البته گروگان‌ها همان‌طور که می‌دانید از چندین ماه قبل در سراسر کشور پخش شده بودند. مراکز تجمع را از لانه‌ی جاسوسی در تهران کثرت‌تر کرده بودند و گروگان‌ها پخش شده بوند. برای اینکه از لحاظ امنیتی در شرایط بهتری باشند و شانس اینکه آمریکایی‌ها بتوانند حمله‌ای بکنند و آن‌ها را آزاد بکنند وجود نداشته باشد و محل نگهداری‌شان مخفی بود و خلاصه خیلی کار برای آمریکایی‌ها راحت نباشد. حتی اگر بخواهند مثل داستان طبس را دوباره پیاده کنند و با یک حمله این‌ها را آزاد بکنند.

خب گروگان‌ها در شهرهای مختلف قرار داشتند ولی کار خیلی سخت بود؛ به‌خصوص حفظ مسائل امنیتی در شهرهای دیگر خیلی مشکل بود. نهایتاً گروگان‌ها همه برگردانده شدند به تهران ولی به دلیل اینکه این‌ها قرار نبود به سفارت برگردند، چون از نظر امنیتی به صلاح نبود، به یک مکان دیگری در نزدیکی کاخ سعدآباد برده شدند که گفته می‌شد آن ویلا مربوط به هویدا بود و در آنجا نگهداری می‌شدند تا روزی که آزاد و به هیئت الجزایری تحویل داده شدند.

در روز آزادی‌شان هم طبیعتاً وقتی این پیام را به آنها دادند؛ باور نمی‌کردند. یک هیئت پزشکی آمد و همه‌ی گروگان‌ها آماده شدند. از نظر سلامت جسمانی کاملاً در سلامت بودند و با اتوبوس‌های سفارت به فرودگاه برده و آنجا به هیئت الجزایری تحویل داده شدند که به کشورشان برگردند.

به نظر من این لطف خدا بود که در این مدت ۴۴۴ روز اتفاق خاصی برای هیچ گروگانی نیفتاد. چراکه اگر کسی در اثر بیماری خودش هم از بین می‌رفت؛ شاید خیلی مسائل عدیده‌ای پشتش به وجود می‌آمد. اگرچه در این فاصله این‌ها مریض شدند، درمان شدند؛ ولی اتفاق خاص و جدی‌ای برای هیچ‌کدام نیفتاد و همه‌شان به سلامت به کشورشان برگشتند.

این بحث‌ها در آن موقع مطرح بود که حالا که حدود چهارصد و خرده‌ای دانشجو دور هم جمع شده‌ایم و چنین فعالیتی را به ثمر رساندیم، خوب است که به‌عنوان یک گروه ادامه بدهیم؛ یک گروه سیاسی؛ یک حزب سیاسی. حول این موضوع هم خیلی بحث‌ها صورت گرفت. عده‌ای هم معتقد بودند که ما نباید این کار مقدسی را که به‌خاطر انقلاب انجام دادیم، برای حفظ آرمان‌های انقلاب انجام دادیم؛ نباید این را در قالب یک حزب بیاوریم؛ از آنجایی که معلوم نیست این حزب در آینده به کجا برود

و مسیرش یک مسیر انحرافی باشد یا نباشد و این حرکت (اشغال لانه‌ی جاسوسی) که حضرت امام به‌عنوان انقلاب دوم از آن یاد کردند، ممکن است به‌خاطر آن تغییراتی که این حزب پیدا می‌کند، لوٹ بشود؛ بنابراین دانشجویان تصمیم گرفتند که این جمع پراکنده بشود و مثل همه‌ی مردم هم در جبهه‌های جنگ حضور داشتند. (بسیاری از برادران ما در جبهه‌های جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند).

عده‌ای تصمیم گرفتند در رشته‌های خودشان در بین مردم به‌عنوان دانشجو و در آینده به‌عنوان تحصیل‌کرده‌های این سیستم فعالیت بکنند و عده‌ی زیادی هم در جبهه‌ها حضور داشتند. خیلی‌ها هم در پشت جبهه‌ها فعالیت می‌کردند و تصمیم بر این شد که به‌عنوان یک حزب ادامه ندهند و لانه‌ی جاسوسی را ترک کردند.

اگرچه از مدتی قبل وقتی گروگان‌ها در شهرستان‌ها پخش شدند، این دانشجویها همه‌شان در لانه‌ی جاسوسی حضور نداشتند و تقریباً نزدیک سه‌چهارم دانشجویها، یا همراه گروگان‌ها در شهرستان‌ها پخش بودند و یا مشغول فعالیت‌های خوشان بودند. تقریباً حدود یک‌سوم یا یک‌چهارم از دانشجویها هم بودند که در آن ویلا، از گروگان‌ها نگهداری می‌کردند که بعداً هم به‌سلامت این‌ها را تحویل هیئت الجزایری دادند.



سترون

سید حسین هاشمی

زمان مطالعه: ۴ دقیقه

سیاهی از درون کاه‌دود پشت دریاها
برآمد با نگاهی حيله‌گر، با اشکی آویزان
به دنبالش سیاهی‌های دیگر آمدند از راه
بگستردند بر صحرای عطشان، قیرگون دامن
سیاهی گفت: اینک من، بهین فرزند دریاها
شما را ای گروه تشنگان! سیراب خواهم کرد!
چه لذت بخش و مطبوع است مهتاب پس از باران
پس از باران جهان را غرقه در مهتاب خواهم کرد
بپوشد هر درختی میوه اش را در پناه من
ز خورشیدی که دایم می‌مکد خون و طراوت را
نبینم وای ... این شاخک چه بی جان است و پژمرده
سیاهی با چنین افسون مسلط گشت بر صحرا
زبردستی که دایم می‌مکد خون و طراوت را
نهان در پشت این ابر دروغین بود و می‌خندید
مه از قعر محاقش پوزخندی زد بر این تزویر

نگه می‌کرد غار تیره با خمیازه‌ی جاوید
گروه تشنگان در پیچ‌پیچ افتادند: «دیگر این
همان ابر است کاندِر پی هزاران روشنی دارد»
ولی پیر دروگر گفت با لبخندی افسرده:
«فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد»
خروش رعد غوغا کرد با فریاد غول‌آسا
غریو از تشنگان برخاست: «باران است؛ هی! باران
پس از هرگز خدا را شکر ... چندان بد نشد آخر»
ز شادی گرم شد خون در عروق سرد بیماران
به زیر ناودان‌ها تشنگان، با چهره‌های مات
فشرده بین کف‌ها کاسه‌های بی‌قراری را
«تحمل کن پدر»... «باید تحمل کرد می‌دانم»
تحمل می‌کنم این حسرت و چشم‌انتظاری را
ولی باران نیامد! «پس چرا باران نمی‌آید؟»
«نمی‌دانم ولی این ابر بارانی است، می‌دانم
ببار ای ابر بارانی! ببار ای ابر بارانی ...
شکایت می‌کنند از من لبان خشک عطشانم»
شما را، ای گروه تشنگان! سیراب خواهم کرد
صدای رعد آمدباز، با فریاد غول‌آسا
ولی باران نیامد، پس چرا باران نمی‌آید؟
سر آمد روزها با تشنگی بر مردم صحرا
گروه تشنگان در پیچ‌پیچ افتادند: «آیا این
همان ابر است کاندِر پی هزاران روشنی دارد؟»
و آن پیر دورگر گفت با لبخند زهر آگین
«فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد»

خدایش بیامرزد. شعر بالا سروده مرحوم مهدی اخوان ثالث است. وقتی داشتم شعر را می‌خواندم؛ به این فکر می‌کردم که چه قدر حال هوایش امروزی است. حس می‌کردم آن را تجربه کرده‌ام. چندی بعد، آنجا که پای پیر به شعر فهمیدم. از آن جا به بعدش شگفت زده‌ام می‌کرد. چرایش را در ادامه خواهید فهمید.

در خبرها می‌خواندم که دور جدید مذاکرات هسته‌ای شروع شده است و عده‌ای دوباره چشم و گوش به اخبار آن دوخته‌اند، عده‌ای سخت به آن امید بسته‌اند و عده‌ای نتیجه آن را درمان یا تیر خلاص وضع موجود می‌بینند. اما من پیر را می‌بینم و پیر می‌شوم. به یاد می‌آورم گذشته را. آن گاه که ابر آمده بود. آن گاه که همه کاسه‌هایشان را آماده پرشدن از باران کرده بودند. آن گاه که همه به ابر نگاه می‌کردند و می‌گفتند: «دیگر این همان ابر است کاندِر پی هزاران روشنی دارد» و آن گاه که پیر هشدار می‌داد و فریاد می‌زد که: «فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد».

ماجرای مذاکرات هسته‌ای ما از سال‌های اول انقلاب همین است. همیشه سیاهی ابر لطف و کرم غربی‌ها در مذاکرات و پشت تریبون‌ها و میزها گسترده بوده و ادعای "نبینم وای ... این شاخک چه بی‌جان است و پژمرده" شان عالم‌گیر. همیشه ما را چشم‌به‌راه خود نگه‌داشته‌اند و هرازگاهی که خواستیم چشم از سیاهی ابرشان ببریم و آب آبادی را زیر زمین‌های خود پیدا کنیم؛ سیاهی ابر که "نهان در پشت این ابر دروغین بود و می‌خندید" رعدی تماماً تزویر زده است و چشم عده‌ای را چهل سال است به هوای باران به خود نگه‌داشته است. عده‌ای چهل سال نمی‌شنوند پیر چه می‌گوید. از آن بدتر نمی‌بینند که چهل سال است هنوز نه‌تنها قطره‌ای باران از این ابر غرب نباریده که هزاران درد و مرض و خرابی هم برایمان به بار آورده است. آری پیر راست می‌گوید. روزی خشک‌سالی‌ها از دیار ما رخت می‌بندد که به این باور برسیم، ابر غرب «فضا را تیره می‌دارد، ولی هرگز نمی‌بارد».



دولت علیه دولت

در مذاکرات هسته‌ای چه می‌گذرد؟

مصاحبه با دکتر مهدی خانعلی‌زاده؛ کارشناس روابط بین‌الملل

زمان مطالعه: ۹ دقیقه

مرتضی فتاح‌پور

در حال حاضر صحنه فعلی مذاکرات به چه شکل است؟ اعم از اینکه روی چه بحث‌هایی مذاکره می‌شود، با چه کشورهایی و... در دور گذشته که تیم جدید ایران مذاکره می‌کرد؛ بحث روی چه موضوعی بود و چه نتیجه‌ای داشت؟

مذاکرات در حال حاضر برای زمینه‌سازی چگونگی بازگشت ایلات متحده آمریکا به توافق هسته‌ای که در سال ۲۰۱۵ شکل گرفت، یعنی برجام است. تفاوت آن با سری قبلی مذاکرات این است که در سری قبل، دوستان دولت خیلی تمایل به انجام سریع توافق و نامیدن آن به‌عنوان دستاورد خود داشتند لذا بسیاری از اصول را زیر پا گذاشتند. یعنی حتی حاضر شدند امتیازاتی بسیار و فرا برجامی بدهند و از برجام هم عدول کنند؛ تا آمریکا حاضر به بازگشت به برجام شود. یعنی نهایت چیزی که در وین ۶ اتفاق افتاده بود و متنی که آقای عراقچی به آن رسید؛ این بود که زمینه‌سازی برای بازگشت آمریکا به برجام صورت گیرد، بدون اینکه تعهدات قبلی خود را انجام دهند، بدون اینکه خسارتی پرداخت کند، بدون اینکه راستی‌آزمایی صورت بگیرد و حتی بدون اینکه تحریم‌هایی که بر طبق بحر برجام بود لغو شود. این فضایی بود که در وین ۶ شکل گرفت. اما در وین ۷ که تیم مذاکره‌کننده جدید از سمت ایران اعزام شده بود، تمام ریزنی‌ها برای این بود که متنی که در وین ۶ طراحی و مغایرت‌های بسیاری با برجام داشت،

کنار گذاشته شود و نهایتاً به چیزی برسیم که منطبق بر برجام باشد. در متن وین ۶ حتی در بندهایی که اشاره به برجام شده بود متنی که ۶ آورده شده بود، مغایر با برجام بود. به عنوان مثال اگر در برجام از واژه "keep" استفاده شده بود، یعنی ایران سانتریفیوژهایش را در حد غنی سازی سه و نیم درصد نگه دارد؛ در وین ۶ از کلمه "destroy" به معنای نابود کردن و "return" به معنای بازگشت استفاده شده بود. این جور تناقض ها با متن برجام وجود داشت. تمام تلاش تیم مذاکره کننده جدید در وین ۷ و ۸ این بود که مسیری را طراحی کند که نهایتاً مذاکرات به سمت تأمین منافع ملی ایران برود. الان تازه مذاکرات شروع شده است. یعنی تا الان مذاکرات بر سر چگونه مذاکره کردن بود و به نتیجه رسید. به نحوی که حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد از خواسته های ایران، توسط طرف مقابل پذیرفته شد. حالا طبق ریلی که ایران با همه محدودیت هایش طراحی کرده، مذاکرات شروع شده است و پیش می رود.

دوگانه ای این روزها مطرح شده است بین «مذاکره خوب» و «مذاکره بد». این دوگانه چه قدر اصالت دارد؟

من به این دوگانه ای مذاکره خوب و مذاکره بد باور ندارم. اما چیزی هست که حقیقت دارد. یعنی دولت آقای رئیسی و زیرمجموعه های دولت، معتقدند که تیم قبلی بد مذاکره می کرد و به این دلیل نتوانست منافع ملی را تأمین کند. این حرف درستی است اما می گویند که ما خوب مذاکره کرده و با احیای برجام منافع کشور را تأمین کنیم. این ضمن اینکه حرف درستی است اما اجرایی نیست. چون اساساً آمریکا دنبال این نیست که اجازه بدهد شما از طریق مذاکره، منفعت اقتصادی داشته باشید. آمریکا تمام کاری که می کند این است که به شما فشار بیاورد؛ لذا هیچ وقت توافق خوب، به معنای تأمین منافع اقتصادی ایران اتفاق نمی افتد. هیچ وقت. منتها این موضوع را تحریف می کنند. اتفاق بدی که می افتد اینجاست که با تحریف این موضوع، می گویند توافق خوب توافقی است که جلوی بدتر شدن اوضاع را بگیرد. حرفی که برخی از اعضای دولت می زنند این است که ما فعلاً یک فرصت تنفس شش ماهه یا یک ساله بگیریم تا کارهای داخلی انجام بگیرد. این حرف غلطی است و اساساً امکان پذیر نیست. رویکرد تیم مذاکره کننده بر مبنای راهبرد درست مذاکره خوب است. یعنی ما برویم برجام را به معنای واقعی به عنوان یک دستاورد اقتصادی، با تمام دعوایی که روی متن آن وجود دارد؛ احیا کنیم و بتوانیم منفعت اقتصادی برای کشور داشته باشیم که این خیلی خوب است. اما حتی خود تیم مذاکره کننده

هم می‌داند که احتمال وقوع چنین چیزی بسیار کم است؛ بنابراین مهم است که ما تعریف کنیم که مذاکراتی خوب یعنی چه؛ اگر صرفاً مذاکره خوب به این معنی است که ما مذاکره کنیم؛ دولت به اسم انقلابی آن را انجام دهد و حتی نتایج بدتر از قبل حاصل شود؛ قطعاً درست نیست. اما اگر به این معنا باشد که ما بتوانیم مسیری برای منفعت اقتصادی کشورمان فراهم کنیم قطعاً خوب است.

ایده اصلی دولت در مذاکرات و نسبتش با برجام چیست؟ دولت جدید هم مانند دولت قبل، مذاکرات را هنوز به شکل بستن با کدخدا ادامه می‌دهد یا خیر؟

نگاه دولت دوگانه است. یعنی در دولت دو طیف وجود دارند و با هم زورآزمایی می‌کنند. یک نگاه این است که ما باید بی‌خیال مذاکرات بشویم و نمی‌شود منافع ملی را از طریق مذاکره تأمین کرد و باید مسائل داخلی خودمان را پیگیری کنیم. یک نگاه این است که ما برای اینکه بتوانیم داخل موفق شویم؛ نیاز داریم که با دادن امتیازاتی زمان بخریم تا بتوانیم جلوی بدتر شدن اوضاع را بگیریم. برای همین جواب به این سؤال هم بله است؛ هم خیر. بله برای آنکه در دولت یکسری همچنان دنبال آن هستند که بروند و با آمریکا ببندند و امتیاز بدهند و زمان بگیرند و خیر زیرا یکسری می‌گویند ما اعتقادی به این ماجرا نداریم و خودمان باید از داخل شروع کنیم. تیم مذاکره‌کننده آقای دکتر باقری، نگاه بینابینی دارد. یعنی معتقد است که از این مسیر امکان توافق خوب و بهبود شرایط کشور وجود ندارد یا حداقل خیلی کم است اما از طرف دولت، به هر حال مکلف شده است به توافق خوب. برای همین در حال پیش‌بردن مذاکرات است و منتظر است که شاید همان یک درصدی که احتمال دارد به هر دلیلی، این اتفاق بیفتد؛ توافق خوب حاصل شود. یعنی نگاه تیم مذاکره‌کننده این است که امکان رسیدن به توافق خوب زیر ۵ درصد است اما ما دریچه‌های دیپلماسی را نمی‌بندیم و به آن فرصت می‌دهیم.

اثر این مذاکرات بر رابطه ایران با کشورهای منطقه و چین و روسیه به چه شکل است؟ آیا مثل دولت قبل این کشورها نادیده گرفته می‌شوند؟

با اینکه به صورت راهبردی اعلام دقیقی در این زمینه نشده است؛ اما روابط کشورمان با چین و روسیه و سایر کشورهای جهان در حوزه مقابله با آمریکا بسیار بهتر و راهبردی‌تر از دولت قبل است. البته این موضوع

فرا دولتی و تصمیمی حکومتی است. یعنی اقدامی که دولت قبل، علیه این راهبرد انجام می‌داد؛ خلاف راهبرد حاکمیت بود. دولت فعلی اما این راهبرد حاکمیت را همراهی کرده و برای دستیابی به آن اقدامات خوبی انجام داده است. به عنوان مثال همین ماجرای قرارداد ۲۰ ساله با روسیه که با سفری که آقای رئیسی دارد؛ نهایی خواهد شد یا سفر آقای عبداللهمیان به چین، در خصوص قرارداد ۲۵ ساله با این کشور. همه این‌ها به این راهبرد کمک می‌کند. جالب است که بدانید علت افزایش همه این سیاه‌نمایی‌هایی که علیه چین و روسیه در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد نیز دقیقاً به دلیل همین مسئله است که آن‌ها در حال نقش‌آفرینی مثبت هستند. به طوری که ما، بعد از سال ۲۰۰۸، چین و روسیه متفاوتی داریم که کاملاً در حال همراهی با ایران‌اند. البته این به خاطر منافع خودشان است؛ نه اینکه عاشق چشم و ابروی ما شده‌اند. طراحی آن‌ها این است که بتوانند همکاری راهبردی مشترکی با ایران، علیه آمریکا داشته باشد.

فارغ از موج‌های رسانه‌ای، اتفاقاتی مثل دیدار نماینده روسیه با آمریکا یا گفتگوی نماینده روسیه با عربستان، در روابط بین‌الملل چگونه تفسیر می‌شود؟

این جوسازی‌های رسانه‌ای درباره دیدارها، حرف کاملاً غیردقیق و نادرستی است. نه روسیه در حال مذاکره از طرف ایران است و نه این دیدارها اتفاق‌های عجیب و غریب و غیرمعقولی است. در حوزه دیپلماسی، همه کشورها از این دیدارها برای منافع خودشان انجام می‌دهند. حالا اینکه روسیه با عربستان دیدار می‌کند چیز عجیبی نیست؛ روسیه با اسرائیل هم دیدار دارد. قطعاً آن‌ها هم به دنبال تأمین منافع ملی خودشان‌اند. اما این صحبت‌ها که روسیه و آمریکا به نیابت از ایران، ایران را وجه‌المصالحه قرار داده‌اند؛ باید دقیق و متقن باشد که این جور نیست. اتفاقاً عربستان و سایر کشورها، روسیه را واسطه قرار می‌دهند تا با ایران تعامل کنند. روایت شبکه‌های مجازی، برعکس چیزی است که در حال رخ دادن است. در حال حاضر پازل ایران جوری طراحی شده است که روسیه و چین در حال همراهی مؤثر با ایران‌اند؛ لذا این دیدارهای دیپلماتیک اصلاً چیز عجیب و غریبی نیست.

اخيراً آقای اسلامی به عنوان رئیس سازمان انرژی اتمی، موضعی گرفته‌اند مثل عدم غنی‌سازی بیش از ۶۰ درصد، حتی در صورت تحریم مجدد یا نصب مجدد دوربین در تأسیسات هسته‌ای کرج. اثر این شکل مواضع بر ادامه مذاکرات به چه شکل است؟

من موضع‌گیری آقای اسلامی را به شلیک به تیم مذاکره‌کننده کشورمان در پشت میز مذاکره تعبیر می‌کنم. واقعاً موضع‌گیری اشتباهی بود. نادرست بود. حتی اگر این مسئله یک تصمیم حاکمیتی هم بوده است که البته شواهد این را نشان نمی‌دهد و به نظر نمی‌رسد که این‌طور باشد؛ و تصمیم خودسرانه‌ای بوده؛ نباید به این صورت اعلام می‌شد. بلکه باید به‌عنوان یک امتیاز در میز مذاکره خرج می‌شد؛ برای اینکه پشت تیم مذاکره‌کننده گرم و قوی باشد و منافع ملی تأمین شود. به نظر می‌رسد رویکرد ریاست سازمان انرژی اتمی، مخرب است و در مسیری قرار دارد که دولت قبل در حال جلو رفتن در آن بود. یعنی با طیف‌هایی در دولت که بازمانده دولت قبل هستند و سیاست خارجی را نمی‌فهمند و آن را عرصه تسلیم‌شدن در برابر طرف مقابل می‌دانند؛ همراهی می‌کند. سفری که آقای گروسی به تهران داشتند از همین منشأ گرفته است؛ صحبت‌های نادرستی که درباره غنی‌سازی ۶۰ درصد انجام شد؛ به همین دلیل بوده است؛ توافقی که درباره دوربین‌های مجتمع تسا در کرج، انجام شد که بسیار اقدام نادرستی بود؛ ناشی از همین امر است و از آن بدتر، در جریان مذاکرات، ناگهان بدون اینکه اطلاع داده شود؛ غنی‌سازی ۲۰ درصد فردو راه‌اندازی می‌شود. یعنی اساساً کاستن یا افزودن به فناوری هسته‌ای و توانمندی صنایع هسته‌ای ایران، بر مبنای منافع ملی نیست بلکه بر مبنای ضربه‌زدن به تیم مذاکره‌کننده است. یعنی یک طیف سیاسی درون دولت، دارند علیه تیم مذاکره‌کننده کار سیاسی انجام می‌دهند. این بسیار وحشتناک است.

دید مردم جامعه نسبت به مذاکرات به نحوی است که الان مردم کف جامعه و برخی خواص این تفکر را دارند که اقتصاد ما گیر مذاکرات و نتیجه آن است و همیشه منتظر توافق و بعد از آن حل مشکل اقتصاد کشورند. این تصور چه میزان واقعی است و چه اثری بر روند مذاکرات و تیم مذاکره‌کننده دارد؟

این سؤال خیلی راهبردی است. خب مردم حق دارند به دلیل این که حداقل ۸ سال است که چنین الگو و چنین برداشت فکری، از طریق مسئولان در حال پمپاژ به مردم است و همه می‌گویند که راه اقتصاد ما از سیاست خارجه می‌گذرد. این بسیار غلط است. به‌عنوان مثال، کشور مصر مگر مشکل سیاست خارجی دارد؟ مگر مشکل تحریم دارد؟ مگر مشکل فشارهای بین‌المللی دارد؟ هیچ‌کدام را ندارد. چون فساد ساختاری داخلی دارد؛ اوضاع داخلی آن نامناسب است. اقتصاد مصر حتی از ایران تحت تحریم هم فاجعه‌بارتر است. اساساً بار اقتصاد روی دوش سیاست خارجی

نیست. سیاست خارجی صرفاً تسهیلگر و کمک‌کننده اقتصاد کشور است. شتاب‌دهنده است. شرط لازم است اما به‌هیچ‌عنوان شرط کافی نیست. یکی از علت‌هایی که بعد از برجام - با وجود همه ایراداتی که به آن وارد بود - یک‌سری گشایش‌های اقتصادی صورت گرفت اما در داخل کشور اثر آن دیده نشد؛ به‌خاطر ساختارهای فساد اقتصاد داخلی است. یکی از رویکردهایی که تیم جدید دارد؛ همین است. یعنی بر مبنای اینکه مردم درگیر این ماجرا نشوند؛ به اخبار مذاکرات زیاد دامن نزنند. این راهبرد درستی است که فعلاً به چگونگی اجرای آن کاری نداریم. حین انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری آمریکا، دیدیم که مردم در صف مرغ و گوشت، منتظر بودند که آراء ویسکانسین و فلوریدا اعلام شود. این واقعاً فاجعه است و انتظاری غیرواقعی است و هیچ ارتباطی به معیشت مردم ندارد. اما وقتی به این موضوعات دامن زده می‌شود؛ خروجی آن چنین می‌شود که می‌بینیم. سیاست خارجی نباید اضافه‌بار داشته باشد. سیاست خارجی تسهیل‌کننده مسیر است نه اینکه شما فسادهای داخلی، راهکارهای اقتصادی غلط و اقدامات نادرست داخلی را پیش ببری و وقتی به فاجعه و بن‌بست رسیدی؛ ناگهان از منافع ملی در سیاست خارجی بگذری؛ تا اینکه بتوانی در داخل منافع حزبی و سیاسی خود را تأمین کنی. سیاست خارجی قرار نیست بار از دوش اقتصاد بردارد؛ قرار است اقتصادی را که در حال رشد است؛ در راه ارتقای کیفیت یاری کند.

شماره	شرح سوال	گزینه	خیلی خوب 20 - 18	خوب 17.99 - 16	متوسط 15.99 - 14	قابل قبول 13.99 - 12	ضعیف کمتر از 12
1	دانش تخصصی- جامع نگری و ژرف اندیشی استاد در درس مربوطه	☐	☐	☐	☐	☐	☐
2	اشراف کامل استاد بر محتوای کتاب درسی و داشتن طرح درس مناسب	☐	☐	☐	☐	☐	☐
3	توانایی تفهیم و انتقال مطالب در خصوصی مرور درس	☐	☐	☐	☐	☐	☐
4	توانمندی علمی استاد در پاسخگویی به سوالات دانشجویان	☐	☐	☐	☐	☐	☐
5	کوشش برای طرح مباحث جدید و معرفی منابع جدید	☐	☐	☐	☐	☐	☐
6	میزان آشنا نمودن دانشجویان با نحوه امتحانات	☐	☐	☐	☐	☐	☐
7	ایجاد انگیزه و رغبت در دانشجویان جهت تحقیق و مطالعه	☐	☐	☐	☐	☐	☐
8	میزان ابتکار و خلاقیت استاد در امر تدریس	☐	☐	☐	☐	☐	☐
9	فراهم آوردن زمینه مشارکت دانشجویان در مباحث درسی	☐	☐	☐	☐	☐	☐
10	میزان استفاده استاد از امکانات و رسانه های آموزشی	☐	☐	☐	☐	☐	☐
11	استفاده مطلوب از شبیه ها و روش های فعال و نوین آموزشی	☐	☐	☐	☐	☐	☐
12	نحوه مدیریت و توانایی اداره کلاس	☐	☐	☐	☐	☐	☐

دور باطل به میزبانی گلستان

عرفان هراتی

زمان مطالعه: ۳ دقیقه

ارزشیابی اساتید هر ساله در دانشگاه به منظور بررسی کیفیت عملکرد آموزشی استادان در ابعاد مختلف، اعم از روش تدریس و اخلاق آموزشی استاد صورت می گیرد. بر اساس مطالعات انجام گرفته توسط اکثر پژوهشگران دنیا، این ارزشیابی تقریباً جامع و قابل اعتماد است. در واقع، ارزشیابی دانشجویان تنها شاخص تعیین کننده اثربخشی تدریس است که اعتبار آن ها به طور کامل و قاطع ثابت شده است.

فرایند ارزشیابی در سامانه جامع آموزش (همان گلستان خودمان)، بخش ارزشیابی اساتید انجام می گیرد. البته این روش به رغم سهولت و سرعت مناسب، با مخاطراتی همراه است. پر کردن این فرم الکترونیک مستلزم ورود با نام کاربری دانشجویی است و عملاً محرمانه بودن فرایند زیر سؤال می رود.

بیشتر دانشجویان اعتقادی به تأثیر گذار بودن این ارزشیابی ندارند؛ زیرا بارها پیش آمده که از استادی رضایت ندارند و این نارضایتی را در ارزشیابی اجباری پایان ترم نشان می دهند اما ترم بعد استاد با همان روش درسی و اخلاق، همان درس را به صورت انحصاری ارائه می دهد.

بر خلاف دانشجویان، مسئولان معتقدند این نوع ارزشیابی مؤثر است و برای ارتقای پایه اساتید مورد توجه قرار می گیرد و بر اساس نمرات دانشجویان، اساتید ارزیابی می شوند. در صورتی که علاوه بر آن، این ارزشیابی باید در جهت بهبود عملکرد استادان گروه های آموزشی و ارتقای کیفیت کلاس ها باشد.

دانشجو وقتی حس کند که برای نظرش ارزشی قائل نمی‌شوند، طبیعتاً دیگر اهمیتی به ارزشیابی نمی‌دهد و بالاجبار برای اینکه مشکلی در امتحانات پایان‌ترم و اخذ واحد در ترم آینده نداشته باشد، بی‌توجه و سرسری فرم را پر می‌کند. از طرف دیگر دانشگاه با استناد به همین نتایج و نمرات به‌دست‌آمده اساتید را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و این چرخه‌ی معیوب هر ترم تکرار می‌شود؛ و دریغ از هرگونه اصلاحی.

یک دانشجو وقتی اندکی از تحصیلش در دانشگاه می‌گذرد، متوجه عده‌ای از اساتید می‌شود که خواهان تغییری نیستند. اساتید با نفوذی که بیشتر مسن و عضو هیئت‌علمی‌اند و راضی به همین نمره دهی خاموشی‌اند که دانشگاه تبیین کرده و با یک ارزشیابی که در چرخه‌ای معیوب گیر افتاده، به‌نوعی دهان دانشجو جماعت را می‌بندند و با اختیار تامی که دارند، توپ هم تکانشان نمی‌دهد. مثل همیشه این کرامت دانشجوست که زیر سؤال می‌رود. آنان‌اند که بیشترین ضرر را خواهند دید زیرا شفافیتی در این فرایند ارزشیابی وجود ندارد و انتخاب انحصاری استاد یک درس و قادر نبودن دانشجو به ارزیابی کیفیت کلاس و تدریس استاد می‌تواند عاملی مخرب برای فضای آموزشی کشور باشد. شفافیت در ارزشیابی اساتید یعنی واضح و معلوم بودن عملکرد و کیفیت آموزشی استاد برای دانشجو در بازه زمانی انتخاب واحد؛ یعنی دانشجو با کمترین ابهام و تردیدی استاد درسش را انتخاب کند؛ در غیر این صورت دانشجو مجبور است طبق نظرات دیگران اساتیدش را تعیین کند. این گفته‌ها و ناگفته‌های ضد و نقیض چند نفر همانا و انتخابی نسنجیده نیز همانا!

لزوم شفاف‌سازی در سیستم اداری و آموزشی دانشگاه به دغدغه‌ی جدی بدل شده است که متأسفانه مسئولین هنوز زیر بار آن نرفته‌اند. این در حالی است که در ماده یک آیین‌نامه ارتقای مرتبه اعضای هیئت‌علمی دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های آموزش عالی، پژوهشی و فناوری آمده است: «برای ارتقای مرتبه اعضای هیئت‌علمی مؤسسه‌های آموزشی به مرتبه استادیاری، دانشیاری و استادی، به ترتیب کسب حداقل ۱۴، ۱۵ و ۱۶ از امتیاز کل کیفیت تدریس، ضروری است.» که نظرسنجی از دانشجویان بخشی از این امتیاز کیفی است.

مطالعه دقیق قوانین ذکر شده به‌خوبی نشان می‌دهد بر خلاف تصور دانشجویان، قانون در کنار شفاف نبودن این ارزشیابی‌ها است که باعث احساس تبعیض و بی‌عدالتی میان دانشجویان می‌شود. احساس بی‌عدالتی‌ای که در فضای آموزشی

تأثیر نابجایی دارد؛ چرا که دانشجو را نسبت به پویایی محیط دانشگاه دلسرد می‌کند؛ لذا ارزشیابی موقعی درست است که فرایند آن دارای یک مسیر روشن باشد. آن‌قدر واضح و معلوم که دانشجو بتواند آزادانه و آگاهانه برای آینده‌ی خود تصمیم‌گیری کند. مسئله شفافیت ارزشیابی اساتید تنها راهی است که می‌تواند دانشجویان را قانع کند که یک نظام قرون وسطایی بر دانشگاه حاکم نیست که ملایی بر مسند بنشیند و هر کاری که می‌خواهد بکند. دانشگاه نبض جامعه است و هرچه این نبض با قدرت و سرعت بیشتری بتپد؛ تحرک و پیشرفت در جامعه بیشتر می‌شود.

نبض را در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنید
(کلیک کنید)



نشریه
دانشجویی

سال چهاردهم، شماره ۱۵۱، دی‌ماه ۱۴۰۰
صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشکده فنی
مدیر مسئول: مهدی بهمن‌آبادی
سرپرست: سیدحسین هاشمی
تحریریه: عرفان هراتی، میترا قهرمانی،
علیرضا غفاریان، سیدحسین هاشمی،
علی سهلانی، مریم رحیمی‌پور،
مرتضی فتاح‌پور
طراحی جلد: محدثه ناطقی
صفحه‌آرایی: مرتضی فتاح‌پور